

استاد من پیکاسو

زان

کوکتو

زمانی که من جوان بودم و همگی در محله «مونپارناس ۱» اقامت داشتیم با فقر زندگی می کردیم و هیچگونه مسأله سیاسی و اجتماعی و یا ملی بین خود نداشتیم. این بود که هر گاه از من می پرسیدند: «بزرگترین هنرمندان فرانسه که هستند» من می توانستم بگویم: پیکاسو و فراموش کنم که اسپانیایی است بگویم: استراوینسکی^۲ و فراموش کنم که روسی است. بگویم مودیلیانی^۳ و فراموش کنم که ایتالیایی است. گروهی درست کرده بودیم که اعضایش با هم زیاد مبارزه می کردند و کشمکش داشتند. ولی نوعی میهن دوستی بین المللی در میان ما حکمفرما بود. اینگونه میهن دوستی شاید یکی از امتیازات شهر پاریس است و همین امر آنرا از بیرون غالباً بصورت معما جلوه می دهد. با اینهمه هیچوقت نباید فراموش کرد که پیکاسو اسپانیایی است. وقتیکه او با مهارت و استادی به سیامی بشری اهانت می کند، در واقع اهانت نمی کند بلکه به شیوه ملت اسپانیا که اگر حضرت مریم خواهش را بر نیاورده باشد با بی پروایی و بی احترامی او را مخاطب قرار می دهد، پیکاسو باین کار میادرت می کند. پیکاسو همواره چیزی می خواهد. مطالبه می کند و باید که دنیای خارج و ماده از او اطاعت کنند.

وقتیکه کار کردن او را تماشا می کنیم بنظر می آید که او نیز مثل همه ما اسیر ابعادی تنگ است و ابزار کارش با ابزار کار ما تفاوتی ندارد. بطور خلاصه او بین چهار دیوار زندانی است ولی وقتیکه می گویم چهار دیوار باید اضافه کنم که متأسفانه ابعاد ما چهار تان نیست.

این زندانی چه می کند؟ روی دیوارها نقاشی می کند. با چاقویش نقش هائی بر آن حکاکی می کند و اگر هیچ وسیله برای نقاشی نداشته

۱- Montparnasse یکی از محله های پاریس که پیش از جنگ اخیر محل رفت و آمد و سکونت هنرمندان زمان بود.

۲- Stravinsky آهنگساز مشهور معاصر که اصلاً روسی و فعلاً در امریکا است.

۳- Modigliani نقاش ایتالیایی که در پاریس می زیست و در جوانی درگذشت

باشد باخون ، باناخن باینکارمی پردازد . بعدمی کوشد خودرا از این زندان نجات دهد و بدیوارها که مقاومت نشان می دهند حمله می کند . نرده های زندانش را بهم می پیچد . این مرد بامیل بیرون شدن از خویش همواره در مبارزه است . وقتیکه اثری را تمام می کند گویی زندان او تبعید گاهی بوده و آن اثر محکوم باعمال شاقه ای بوده است که از زندان می گریزد و طبیعی است که عده بسیاری باسگ و تفنگ در تعقیب او بر آیند . اما عشق عده بسیاری که آزادی را دوست دارند اطراف او را فرا گرفته است .

می خواستم از نخستین زمانیکه ما همدیگر را شناختیم برایتان سخن بگویم . من پیکاسو را خیلی دیر یعنی در ۱۹۱۶ شناختم . در این موقع او در خانه ای سکونت داشت که پنجره هایش رو بگورستان «مونپارناس» باز می شد . جای فرحناکی نبود ولی پیکاسو هرگز بمنظره بیرون اهمیت نداده است مگر برای آنکه در آن خوشه چینی بکند ، زیرا او خوشه چین است . کهنه چین نابغه ای است . پادشاه کهنه چینان است .

بعض اینکها پایش را از خانه بیرون می گذارد هر چه را که پیدا می کند بر می دارد ، بکار گاهش می آورد و در آنجا آن چیز بیمقدار و بی اهمیت را بمقام شامخ چیزی که بدرد به خورد بالا می برد .
نه تنها اشیاء عجیب را بادست جمع می کند بلکه چشمهایش کوچکترین و ناپیچترین منظره را برمی چیند و کسانی که در آثار او بدقت بشگردند

می توانند محله ای را که در موقع نقاشی تابلوها در آن سکونت داشته حدس بزنند ، زیرا در این تابلوها موادی وجود دارد که اشخاص بی دقت بآنها توجه نمی کنند و در ذهن خود جای نمی دهند ، از قبیل نقش های که روی پیاده روها با کچ می کشند و یا ویتترین مغازه ها ، آگهی ها ، تیرهای چراغ که بر آن کچ پاشیده شده باشد و نیز کنجینه اشغال دانها .

پیکاسو با ایرحمی در جستجوی شباهت است

در نخستین تابلوهای او که بنام «کو بیست» معروف شده گردشهای



تصویر خود نقاش (پاریس پائیز ۱۹۰۶) رنگ روغن - موزه نقاشی «فیلدلفیا»

پیکاسو بیند که روز نامه فروشان و دکانهای قدیمی عطاران محله «مونمارتر»^۱ پاریس را می توان تشخیص داد. پیکاسو از هر چیز کهنه و فرسوده چیزی تازه و نو می سازد که ممکن است مارادچا را تعجب کند ولی با واقعیت (رئالیسم) خود دیده را مجذوب می کند. در مورد کلمه «رئالیسم» خوبست منظور یکدیگر را بفهمیم: می توان گفت که در حقیقت نقاشی انتزاعی وجود ندارد. زیرا هر اثر نقاشی یا اندیشه نقاش و یا بالمال خود نقاش را نمایش می دهد. پیکاسو هرگز ادعای نقاشی انتزاعی نداشته است. او با بیرحمی در جستجوی شباهت است و با چنان قدرتی باینکار موفق می شود که شینی و باشکلی که منبع و یا اساس کار او بوده در برابر نمایشی که از آن داده می شود برجستگی و قدرت خود را از دست می دهد. برای من اتفاق افتاده است که پس از خروج از انباری که پیکاسو تا بلودیسواری «چنگ و صلح»^۲ را در آن می ساخت، طبیعت را ناتوان و درهم و برهم حس کنم.

نقاشان مکتب «امپرسیونیسم» زمان درازی گمان می بردند که عکاسی را مغلوب کرده اند. عکاسی بنظر آنها «حشو قبیحی» بود که می بایست از میان برود. ولی کم کم معلوم می شود که «امپرسیونیست ها» خود عکاسان رنگی ماهری بوده اند. چنانکه در کارهای «دگا»^۳ این موضوع با وضوح کامل روشن است.

بیشتر اشخاص گمان می کنند که نقاشی را دوست دارند ولی در واقع «مدل» یعنی آنچه را که نقاش برای بیان مقصود خود بهانه قرار داده و انتخاب نموده است دوست می دارند. نقاش ممکن است يك طبیعت بی جان، يك چهره و یا يك منظره بسازد ولی درهمه حال عکس و سایه خود نقاش است که از آن بیرون می تراود. دلیل بر این نکته تند کارزیر است: وقتی که شما تا بلو «حضرت مریم» کار را فائل را می بینید بخود نمی گوئید: «این حضرت مریم است» بلکه می گوئید: «این کار را فائل است». «وقتی که تا بلو «دختر جوان با کلاه آبی» کار «ورمر»^۴ را می بینید بخود نمی گوئید:

۱- Montmartre از محله های پاریس که محل رفت و آمد نقاشان است و بخصوص کارگاه نقاشان بسیاری در آن واقعست.

۲- Guerre et Paix از تابلوهای دیواری بزرگ پیکاسو که در چند سال اخیر ساخته است.

۳- Degas نقاش فرانسوی و پیرو شیوه «امپرسیونیسم» (۱۸۳۴-۱۹۱۷) در بیان حرکت و شکل استاد بود و بیشتر تابلوهای او رقصان را نشان می دهد.

۴- Vermer نقاش معروف هلندی متولد در «دلف» (۱۶۲۵-۱۶۳۲)

« این يك دختر جوان با كلاه آبی است . » بلکه می گوئید : « این كار و مراسم . » و تئیکه « گلپهای شقایق » كار « رنوار » رامی بینید بخود نمی گوئید : « گلپهای شقایق » بلکه می گوئید : « این كار رنوار است . » و هنگامی که تابلو زنی رامی بینید که چشمش در جامی که باید باشد نیست بخود نمی گوئید : « این زنی است که چشمش در آنجا که باید باشد نیست . » بلکه می گوئید : « این كار پیکاسوست . »

هم اکنون بشما می گفتم که من پیکاسورا در ۱۹۱۶ شناختم . محله مونپارناس در آن زمان يك محله شهرستانی نشین بود و چنین بنظر می آمد که مادر آن ول می گردیم ولی در حقیقت چنین نبود و اگر هم ول می گشتیم بهمان اندازه بود که عموماً خیال می کنند جوانان ول می گردند و کاری انجام نمی دهند .

در پاریس محله هائی هست که ناکهان مشهور می شوند . حالاً نوبت « سن ژرمن دپره ۱ » است و سابقاً محله « مونمارتر » بود و در دوره ما (که اینك نام « دوره قهرمانی » بخود گرفته) محله مونپارناس تازه شروع کرده بود مشهور شود : مادر آنجا بی آنکه ولگردی کنیم با « مودیلیانی » - « کیسلینگ » ۲ - « برانکوزی » ۳ - « آپولینر » ۴ - « ماکس ژا کوپ » ۵ - « بلز ساندرا » ۶ -

- ۱- St Germain des Près از محله های معروف پاریس که بخصوص پس جنگ اخیر شهرت بسیار یافت و مرکز سکونت و رفت و آمد « اکزیستانسیالیست » هاست .
- ۲- Kisling نقاش سوئدی که در پاریس می زیست . چهره هائی که ساخته معروفست
- ۳- Brancusi مجسمه ساز ایتالیائی که اخیراً در گذشت .
- ۴- Appolinaire شاعر معروف فرانسوی که اصلاً لهستانی بود و در فرانسه می زیست . از پیشروان شیوه « سوررئالیسم » بود و بعلمت از غیبی که در جنبه جنگ ۱۹۱۴ برداشت در پاریس در گذشت .
- ۵- Max Jacob شاعر فرانسوی
- ۶- Blèse Sandrare شاعر فرانسوی .



روسیالیان خوا ابیده (۱۹۱۹) « هموش » - سموزة نقاشی او

«پیرره وردی» ۱ و «سالون» ۲ یعنی همه مردانی که پیش و کم بی آنکه بدانند انقلاب واقعی در هنر و ادبیات و نقاشی و مجسمه سازی برپا کرده بودند برمی بردیم .

انقلاب مزبور در اوضاع و احوالی بسیار شگفت انگیز بوجود آمد یعنی در بحبوحه جنگ ۱۹۱۴ . جنگ عجیبی که در آن با اینکه ما در جبهه مأموریت داشتیم بین جبهه پاریس و جبهه جنگ دررفت و آمد بودیم . این کاری بود که «آپولینر» می کرد و بالاخره هم او را از پادر آورد . او درست هنگام متار که جنگ در گذشت و پرچم هائی را که در شهر برای جشن متار که برافراشته بودند ما بنداشتیم که بافتخار او و بافتخار میهن دوستی هنری ما برداشته اند .

این انقلاب طوری بوجود آمد که کسی از آن خبر نداشت و وقتی آنان که می بایست از آن بترسند از وجودش آگاه شدند دیگر برای مبارزه و برانداختن دیر شده بود . از اینکه شهری کم و بیش خالی مسانده بود و می بایستی فتح شود ، استفاده کردیم و جای خود را در آن گرفتیم . چون از آن زمان به بعد کار مردانی که درباره آنان برایتان سخن گفتم جز در راه تعالی و توسعه نبوده است .

مثال کوچکی از جدائی بین دودوره برایتان بیاورم :

هنگامیکه «مودیلیانی» چهره مراسم ساخت، در همان کارگاه «کیسلینگ» در کوچه «ژوزف بار» کار می کرد. نمی دانم چهره «کیسلینگ» که پیکاسو نیز با پیراهن چهارخانه سیاه ، ته اطاق در حال کار در آن دیده می شود چه شده است . چهره «مودیلیانی» روی پرده بزرگی بود . او این تابلو را به قیمت ۵ فرانک بمن فروخت ، بدبختانه من آن موقع آنقدر پول نداشتم که کرایه اتوموبیل را برای بردن تابلو بمنزلم بپردازم . کیسلینگ ۱۱ فرانک به کافه «روتوند» بدهکار بود . صاحب کافه پیشنهاد کرد آن تابلو را بجای بدهی خود باو تسلیم کند . صاحب کافه پذیرفت و این تابلو مسافرتی را آغاز کرد که بالاخره بایک فروش ۱۷ میلیون فرانکی در آمریکا خاتمه یافت . این داستان را بعنوان گله برای شما نگفتم تا نشان دهم که چقدر ممکن بود ما ثروتمند بشویم و نشدیم بلکه برای این گفتم که معلوم شود انقلاب ما با چه سرعتی تبدیل به «رژیم» گردید . گاهی بسبب همین سرعت آنرا سرزنش

۱ - Pierre Reverdy شاعر فرانسوی که از ابتدا با «سوررئالیست» ها بود و آندره برتن André Breton او را «سوررئالیست» ترین شاعرها می دانند.

۲ - André Salmon



می کنند در صورتیکه این امر اجتناب ناپذیر است .

داستان دیگری از زمانیکه پیکاسو در «مونمارتر» اقامت داشت : در کارگاه او بی نظمی غریبی حکمفرما بود . طرحها روی زمین ریخته بود . یکی از اولین هنردوستان تروتمند نزد پیکاسو آمد . خم شد و یکی از طرحها را برداشت . پرسید چند میرزد . پیکاسو جواب داد : ۵۰ فرانک هنردوست مزبور که تعداد زیادی از این طرحها را روی زمین می دید با صدای بلند گفت : پس شما صاحب تروت هنگفتی هستید . این آقا آن موقع نمی دانست که چه حرف راستی می زند .

دزدان بمنزل پیکاسو در کوچه «لا بومه سی» وارد شدند ولی جز زیر جامه چیزی نبردند . آری ، هر اتفاقی ممکن است .

اواخر سال ۱۹۱۶ من پیکاسو را با خود به رم بردم . «دیا کیلف»^۱ مدیر «باله روس» بود و چون از تاثیر کارهای خود در ذهن ما بشوق آمده بود گروه ما را در جمع خود پذیرفت و کارهای آشوب برپاکن خود را ازنو شروع کرد . «دیا کیلف» جز چند تزیین کار (دکوراتور) روسی بسا خود

۱ - Diaghilev مدیر گروه معروف به «باله روس» که بیشتر هنرمندان زمان خود را در اطراف خویش گرد آورده بود .

نیاورده بود که عبارت بودند از «باکست ۱» - «الکساندر بنوا ۲» - «لاریونوف ۳» وی «پیکاسو» و «براک ۴» و «ماتیس ۵» و «لورانس ۶» را نیز بعداً بخود پیوست. کوشید «رنوار» را نیز در جرگه خود بیاورد ولی «رنوار» دیگر پیر و علییل شده بود.

محلّه «مونپارناس» وقتیکه فهمید به «اصول مسلم مکتب کوپیس» پشت پازده و برای تهیه باله «پاراد ۷» از روی موسیقی «اریک ساتی ۸» بامن بهرم آمده است حس کرد که رسوا شده است.

مسافرت رم را ماهیچون جشن نامزدی به «گرتروداستاین ۹» اعلام کردیم. بردن پیکاسو به خانه «دیاگیلف» مثل آن بود که من آقای «ارنست رنان» را با خود بر ابروهای یک کافه «کیسرن» برده باشم.

«باله پاراد» یا جنجال بزرگ تئاتر

در این موقع «فوتوریست ۱۰» های ایتالیائی که «ماری نتی ۱۱» در رأس آنها قرار داشت بمایاری کردند. اینان عبارت بودند از: «برامبولی نی ۱۲» «بالا ۱۳» - «کارا ۱۴». با خوشروئی بما کمک کردند تا طرح لباسهائی را که پیکاسو برای باله «پاراد» تهیه کرده بود بریزیم و کارنمایش را ممکن سازیم. مطمئن بودیم که «باله» مامورد پسند مردم واقع خواهد شد، زیرا کار را دوست می داشتیم و بنظرمان طبیعی می آمد که دیگران نیز در این شوق با ما سهیم باشند. مطمئن بودیم که باله «پاراد» در ۱۹۱۷ یکی از

۱ - Bakst - ۲ A. Benoit - ۳ Larionov

۴ - George Braque نقاش بزرگ فرانسوی متولد ۱۸۸۲

۵ - Henry Matisse نقاش بزرگ فرانسوی (۱۸۶۹-۱۹۵۴) از بنیاد

کندان شیوه «فوریسم» Fauvisme

۶ - Laurans نقاش بزرگ فرانسوی (۱۸۳۸-۱۹۲۱) که موضوع تابلو

هایش بیشتر از تاریخ کشور فرانسه گرفته شده است.

۷ - Ballet Parade باله معروفی که روی موسیقی «ساتی» ساخته شده.

۸ - Erik Satie آهنگساز فرانسوی (۱۸۶۶-۱۹۲۵)

۹ - Gertude Stein نویسنده امریکائی که در پاریس می زیست و بایشتر

هنرمندان زمان خود دوستی و آشنائی داشت.

۱۰ - Futurisme از شیوه های هنرنو که در ایتالیا بوجود آمد. (حدود سال

۱۹۱۰) و غایتش اینست که احساس های گذشته و حال و آینده را در یک زمان نشان دهد.

۱۱ - Marinetti (۱۸۷۶-۱۹۴۴) نویسنده ایتالیائی متولد در اسکندریه.

یکی از پیشروان شیوه «فوتوریسم» در ادبیات.

۱۲ - Brampolini - ۱۳ Balla - ۱۴ Carra



پابلو پیکاسو - زنان الجرایم - (آخرین نمونه ۱۴ دیر ۱۹۳۷)



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بزرگترین حوادث و آشوبهای هنر نمایش بشمار خواهد رفت. این باله را برای اولین بار در تئاتر «شاتله ۱» نمایش دادند و اگر هنگام خروج از تئاتر مردم مارا تکه تکه نکردند فقط برای آن بود که «آپولینر» لباس نظامی بتن داشت و شقیقه اش زخمی بود. این زخم در چهره ای که «جیورگو کیریکو» از او ساخته بود نمایان بود و او را مجبور می کرد که نوارهایی به پیشانی خود به بندد. همین امر احترام مردمی عامی را که ساده لوحانه میهن پرست بودند بر می انگیزخت. آپولینر ما را از دست مردم و حتی از چیزهای بدتر نجات داد. وقتیکه پس از چندین مرتبه نمایش آرامش پدیدار شد، شنیدیم که آقای به آقای دیگر گفته بود: اگر می دانستم که این نمایش اینقدر احمقانه است بچه ها را با خودم می آوردم. «این جمله طبیعتاً مرا مجبور می کند جمله ای را که بسیاری از تابلوهای پیکاسو اگر گوش داشتند می شنیدند در اینجا ذکر کنم: «پسر کوچک و یادختر کوچک منم می تواند از این چیزها بکشد.»

نخستین مسأله ای که پیکاسو همیشه مطرح می کند اینست: معنی این چیز چیست؟ اینک قرنهاست که مردم را با زیرکی فریب می دهند. با آئینه های دق که کار چشم بندان و حقه بازان است دچار اشتباهشان می کنند. به آنها چیزی نشان می دهند که از پیش می شناسند. چونکه می دانند مردم باز شناختن را به آشنا شدن ترجیح می دهند. باز شناختن همواره سهل تر از آشنا شدن است؛ اینکار انسان را از یاد گرفتن بر حذر می دازد. بسیاری از مردم گمان می کنند نقاشی را دوست دارند زیرا شکلهایی را که قبلاً بدیدنشان عادت داشته اند دوباره می بینند. ولی ناگهان حادثه ای غیر معمولی پدیدار گشته. نقاشی که بغلط «کویست» نامیده شده (بعلمت يك جمله شوخ مانیس) ظاهر بهانه ومدل را از میان برداشته است. این حادثه اهمیت بزرگی دارد. زیرا سابقاً بنارا بكمك چوب بست می ساختند و می توان پذیرفت که نقاشی از ۱۹۱۲ باینطرف چوب بست را حفظ کرده و بنارا از میان برداشته باشد. ولی اینکار مانع از آن نیست که بنا بحالت ابتدائی خود باقی بماند و شکل اصلیش را در میان چوب بستها با نظر تحمیل کند. در برابر تابلوهای پیکاسو و همچنین تابلوهای «دوره خاکستری» براك انسان غالباً گمان می برد که در مقابل چوب بست هائی ایستاده که بنا و ساختمان در زیر آنها قرار دارد. ناتمام

ترجمه سیروس ذكاء

۱- Chatelet یکی از تئاترهای مشهور پاریس که بر ساحل رود سن قرار دارد.

۲- Giorgio Chirico نقاش ایتالیائی که در ابتدای کار با «سوررئالیست»